به بهانه انتشار نمایشنامه «بانکدار آنارشیست»، اثر فرناندو پسوآ

چیزی سر جای خودش نیست

بابک ذاکری

۱ «فلسفه به شکل عام و فلسفه سیاسی به شکل خاص با زندگی فردی چه نسبتی دارد؟» این پرسش را می‌توان به شکل‌های گوناگونی پر و بال داد و از زوایای گوناگونی به آن نزدیک شد. چه اراده‌گرا باشیم و چه لذت‌گرا، چه گمان کنیم که ساختار اجتماعی هم نظریه‌ها و هم زندگی فردی را شکل می‌دهند و چه بر آن باشیم که انسان‌ها درباره همه نظریه‌هایشان فکر می‌کنند و سپس تصمیم می‌گیرند که بر اساس نظریه‌های مقبول‌شان عمل کنند، آری هر کدام اینها که باشیم با عقل سلیم خودمان نمی‌توانیم به سادگی بپذیریم کسی چیزی را درست بداند و بدون آنکه بخواهد وانمود کند یا فریبکار باشد برخلاف اقتضائات نظری‌اش رفتار کند. نمی‌خواهم بگویم با توسل به عقل سلیم می‌توان تمام تناقضات موجود در رفتارهای انسان را منحل کرد، بلکه می‌خواهم بر این نکته پافشاری کنم که تناقضی برای مثال در رفتار کسی که خود را مبارزی علیه سرمایه‌دار جهانی می‌پندارد ولی در پنت‌هاوسی در طبقه آخر یک ساختمان مجلل زندگی می‌کند وجود دارد که عقل سلیم به راحتی آن را برنمی‌تابد.

در همه دنیا می‌توان شاهدی برای این معضل یافت، همواره می‌توان افرادی را پیدا کرد که خلاف نظریه‌هایی که خود معتقدند به آنها باور دارند رفتار می‌کنند و البته در بسیاری مواقع توجیه‌های زیرکانه‌ای برای رفتار خود می‌یابند. برای مثال دیوید لاج در داستان «جهان کوچک» خود هزلی درباره یک انقلابی روشنفکر ایتالیایی پرداخته است که به خوبی نشان‌دهنده همین تناقض است: ماوریس زاپ استاد یکی از دانشگاه‌های امریکاست که فولویا را در هواپیما مشغول خواندن اثری از لویی آلتوسر ملاقات می‌کند، فولویا میلیونر انقلابی ایتالیایی پس از گفت‌وگو با زاپ، او را برای شام به ویلای مجلل خود دعوت می‌کند. هنگامی که پیشخدمت‌ها در ویلای گران‌قیمت فولویا غذاها و نوشیدنی‌های گران‌قیمت را در ظرف‌های بلورین و آنچنانی سرو می‌کنند زاپ از فولویا می‌پرسد: «ممکن است کمی ساده‌لوحانه و گستاخانه به نظر برسد... اما نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم... راستش می‌خواهم بدانم شما چگونه توانسته‌اید زندگی به مانند یک میلیونر و مارکسیست بودن را با هم جمع کنید؟» پاسخ فولویا بسیار عجاب‌برانگیز است: «اگر بی‌ادبی نباشد باید بگویم پرسشی کاملاً امریکایی مطرح کرده‌اید. البته که من متوجه تناقض در شیوه زندگی‌ام هستم. اما همین ویژگی‌های متناقض در آخرین دوره بورژوازی سرمایه‌داری است که در نهایت سبب فروپاشی سرمایه‌داری خواهد شد... ما نباید تکمیل این فرآیند را ذره‌ای به جلو اندازیم، چرا که این فرآیند ریتم و شتابی از پیش تعیین شده دارد.

جنبش‌های مردمی اندازه این فشار را تعیین می‌کنند نه کنش‌های خرد افراد. بنابراین از نگاه ماتریالیسم [تاریخی] تفاوتی نمی‌کند که من ارنستو، به عنوان فرد، فقیر باشیم یا ثروتمند، بلکه حتی بهتر است ثروتمند باشم...» درست مانند همین پاسخ‌ها را فرناندو پسوآ در نمایشنامه «بانکدار آنارشیست» در دهان بانکداری که خود را به ایده آنارشیسم وفادار می‌داند گذاشته است.

ترکیب دو واژه آنارشیست و بانکدار که یکی صفت دیگری شده است خود نشان می‌دهد پسوآ کوشیده انسانی عجیب را تصویر کند. انسانی که می‌تواند چیزهای ناسازگار را در خود جمع کند و البته در همان قدم اول وقتی بانکدار می‌گوید:«نه فقط آنارشیست بوده‌ام، بلکه هنوز هم هستم» خواننده مطمئن می‌شود که با کسی روبه‌روست که می‌خواهد آسمان و ریسمان به هم ببافد. این ضربه چنان کاری است که دیگر شنیدن جمله‌های عجیب و غریب در طول نمایشنامه ضربه‌ای برای خواننده در پی نخواهد داشت؛ جمله‌ای مانند این: «آه دوست من، آنها نابرابری‌های طبیعی هستند نه اجتماعی... آنارشیسم هیچ ربطی به آن چیزها ندارد... مثل همین مورد، تباهی موروثی کیفیت‌های طبیعی آنچنان همه‌گیر خواهد شد که اساس سرشت انسانی را دگرگون خواهد کرد...بله، یکی برده متولد می‌شود و قدرت رهایی نخواهد داشت... ولی در آن مورد... او با آزادی و جامعه آزاد چه کار دارد؟ اگر انسانی برده به دنیا بیاید و آزادی با طبیعتش منافات داشته باشد [آزاد بودن او] می‌تواند استبداد باشد.»

بانکدار آنارشیست
فرناندو پسوآ
مترجم: علیرضا زارعی
نشر: هرمس
چاپ اول: ۱۳۸۸
قیمت: ۱۴۰۰ تومان

بین آن میلیونر انقلابی و بانکدار آنارشیست پسوآ شباهت‌های زیادی وجود دارد. هر دو نماینده تفکری آرمانخواه هستند که نتوانسته‌اند در زندگی خود بر تناقض‌های نظری/ عملی چیره شوند.

اما میلیونر انقلابی با استثمار کارگران و به کارگیری آنها در جهت اهداف خود و انباشتن ثروت بر تناقض‌های زندگی خود افزوده است در حالی که بانکدار آنارشیست با توجیه اینکه در جامعه سرمایه‌داری جز برای آزادی خود نمی‌توان جنگید کوشیده تا حدودی بر این تناقض‌ها چیره شود.

به عبارت دیگر هر چند هر دو این شخصیت‌ها از دل یک تناقض برآمده‌اند و آن تناقض نظریه‌هایی که انتخاب کرده‌اند و جایگاهی است که در اجتماع به آن رسیده‌اند اما پسوآ با انتخاب چهره یک آنارشیست توانسته پیچیدگی بیشتری را به رخ بکشد، زیرا بانکدار آنارشیست تا حدودی می‌تواند خواننده را راضی کند، و البته در نمایشنامه مخاطب را راضی می‌کند که بین بانکدار بودن و آنارشیست بودن وی هیچ تناقضی وجود ندارد. اما در انتهای نمایشنامه حسی همچنان مانند حس اضطراب از چیزی نامعلوم در دل خواننده باقی می‌ماند؛ حسی که به خواننده می‌گوید در این بین باید چیزی نادرست باشد، باید چیزی کم باشد. حسی که خواننده را با این پرسش درگیر می‌کند که همواره از خود بپرسد کجای کار ایراد داشته است.

استدلال‌های بانکدار پسوآ مانند استدلال‌های زنون است، اما در پی این اضطراب نظری همواره تیر به هدف اصابت می‌کند و به همین دلیل هیچ‌گاه خواننده با آنارشیستی که برده‌داری را توجیه می‌کند همراه نمی‌شود.

۲ جری کوهن فیلسوف فقید انگلیسی در کتابی با عنوان «اگر برابری‌طلب هستید، چگونه این اندازه ثروتمند شده‌اید» کوشیده به پرسشی که در ابتدای این نوشته مطرح کردیم پاسخ گوید.

عنوان فصل آخر این کتاب این است: «فلسفه سیاسی و رفتار فردی». کوهن در این بخش با روایت کردن گفت‌وگوی آن میلیونر ایتالیایی و استاد دانشگاه مساله را این‌گونه مطرح کرده است: «من همچنان هیچ دورنمایی در تعهد به کمونیسم و خشن بودن با کارگران مشاهده نمی‌کنم... ما در حال نزدیک شدن به هسته فلسفی این پرسش آشنا هستیم که آیا انسان‌ها واقعاً به چیزهایی که به آن عمل نمی‌کنند اعتقاد دارند یا خیر. این پرسشی قدیمی است به نام پرسش آکراسیا که سقراط و ارسطو درباره آن اختلاف نظر داشتند. سقراط می‌اندیشید که ناممکن است کسی از روی قصد چیزی را که اشتباه می‌داند انجام دهد و ارسطو رایی داشت که جمع‌بندی آن در یک جمله آسان نیست ولی با نظر سقراط متفاوت بود. مساله آکراسیا ناشی از ناسازگاری این دو جمله است که: ۱- با توجه به همه شرایط شخصی باور داشته باشد که باید فلان کار را انجام دهد ۲- قصد نداشته باشد آن کار را انجام دهد. نه‌تنها فیلسوفان بلکه عموم مردم در پاسخ به این پرسش به دو بخش تقسیم می‌شوند. در ابتدای دهه ۱۹۶۰ آلن مونتینیور استاد دانشگاه آکسفورد از مردم پرسید آیا امکان دارد کسی از روی عمد چیزی را که می‌داند اشتباه است انجام دهد یا خیر؟ تقریباً نیمی از مردم در پاسخ گفته بودند بله امکان دارد و نیمی دیگر گفته بودند خیر.

مساله‌ای که کوهن در این بند به میان می‌آورد با اینکه مساله‌ای قدیمی است، به نسبت آنچه در دو گفت‌وگوی پیشین مطرح شد، مساله‌ای ساده است. اما قدم اول در حل آن مساله ساده کردن آن و سپس قدم به قدم پیش رفتن برای حل معضل اصلی است. یعنی این معضل که فلسفه‌های سیاسی چون آنارشیسم، مارکسیسم و برابری‌طلبی چه نسبتی با رفتار فردی دارند. میلیونر ایتالیایی سوی غیرسقراطی بحث را پذیرفته و تناقض در رفتار و نظر خود را به رسمیت شناخته است. پسوآ در بانکدار آنارشیست با پذیرفتن اینکه باید بین رفتار شخصی و نظریه سیاسی هماهنگی باشد نمایشنامه‌ای هزل‌آمیز در دفاع از آنارشیست بانکدار نوشته است. نمایشنامه‌ای که با گفت‌وگو میان دو نفر پیش می‌رود و بیش از هر چیز خواننده را به یاد دیالوگ‌های سقراطی می‌اندازد که یک طرف گفت‌وگو حاضرجواب ایستاده است که هر پرسشی که مطرح می‌شود را موشکافانه پاسخ گوید. گویی بارها و بارها به این پرسش‌ها اندیشیده است و تمام جوانب آن را از پیش سنجیده است که مبادا در گوشه‌ای گیر بیفتد و سیل پرسش‌ها او را از پا بیندازد. پسوآ هوشمندانه مقاله‌ای هزل‌آمیز در دفاع از آنارشیسمی در دهان بانکدار گذاشته است که می‌تواند برده‌داری را توجیه کند. اگر ادبیات را جعل جهان به وسیله نویسنده بدانیم، درباره بانکدار آنارشیسم می‌توانیم بگوییم پسوآ در این اثر هزل‌آمیز سلسله‌ای از استدلال‌ها را به جای شخصیت‌ها جعل کرده است تا همچنان که گفتیم با القای اضطرابی نظری به خواننده نشان دهد چیزی سرجای خودش نیست که از دل این همه نظریه‌های آزادیخواهانه جهانی اینچنین مستبد می‌روید. جهانی که برده‌داری در آن با رادیکال‌ترین نظریه‌ها موجه جلوه داده می‌شود.

درباره «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم»، هاروکی موراکامی

در فرار از روابط دروغین

فرناز معیریان

۱ «موراکامی» خاطره‌نویس عجیبی است. بخش اعظم کتاب «از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم» مانند یک مجله تناسب اندام است. از این جهت که سرشار از توصیفات طولانی از برنامه غذایی و ساعات و جداول تمرین‌های بدنی است. اما موراکامی این مسائل را در قالب فلسفه زندگی بیان می‌کند. لازم نیست یک نویسنده یا یک دونده باشیم تا طنین موجود در اندیشه زلال او را درک کنیم. موراکامی می‌خواهد خواننده را در بهترین نوع زندگی که از نظر او زندگی و دویدن خودش است، سهیم کند. موراکامی لذت دویدن کنار یک رودخانه و یک پل متحرک را با خواننده تقسیم می‌کند. در سراسر متن ریتم و ضرباهنگ ثابتی وجود دارد؛ خالی از هر اوج و فرودی. سبک نگارش موراکامی نزدیک به «ریموند کارور» است. شاید به دلیل همین نزدیکی و علاقه موراکامی به کارور است که نام این مجموعه الهام‌گرفته از یکی از آثار کارور یعنی «وقتی از عشق حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم» است. نزدیکی موراکامی به سنت داستان‌نویسی امریکایی- کاروری سبب شده داستان‌های این نویسنده در غرب طرفداران بیشتری نسبت به شرق و زادگاهش داشته باشد. در کنار تمام توصیفات زیبای موراکامی از دویدن، نوعی روزمرگی در عمل دویدن او به چشم می‌خورد. در برخی بخش‌های این کتاب او خود را با اسب بارکش مقایسه می‌کند و این مقایسه را ادامه می‌دهد؛ نوعی همذات‌پنداری با حیوانات بارکش که بر مبنای فشار بارشان ریتم حرکت‌شان را تنظیم می‌کنند: «عضلات ما مانند حیوانات بارکش به سرعت خود را با شرایط وفق می‌دهند. اگر میزان فشار یا بار را به دقت و مرحله به مرحله افزایش دهید با آن اخت خواهید شد.» موراکامی می‌دود و در میان دویدن در مسیرها و جداول حرکتی گم می‌شود. او خود را پشت رژیم‌های غذایی جا می‌گذارد. کتاب یک بازنمایی «رئالیستی» صرف از وقایع زندگی روزمره «هاروکی موراکامی» است؛ «کسی که تا توانست راه نرفت.»

۲ مسابقات ماراتن و دو استقامت؛ مسابقاتی که سراسر نمایشگر تلاش شرکت‌کنندگان برای رسیدن به آخر خط است. به دلیل مسافت طولانی و شرایط خاص این مسابقات قهرمانی و سکوی اول در نگاه نخست هدف مناسبی برای شرکت در این میادین به نظر نمی‌آید. ۲۶/۲ مایل مسافت مسابقات ماراتن است. دویدنی که ماهیچه‌ها و اندام‌های حرکتی زیر فشار مسافت و شرایط آب و هوایی فرسوده و ناکارآمد می‌شوند. ماراتن و شرکت کردن در آن نمونه‌ای استعاری از اراده‌گرایی جنون‌آمیز است. دویدن هرروزه؛ تا زندگی، دویدن و سایر فعالیت‌ها درهم‌تنیده شوند و بودن یکی لازمه وجود دیگری باشد.

در «از دو که حرف می‌زنم، از چه حرف می‌زنم» موراکامی جداول ماهانه مسافت‌های دویدن‌اش را به مخاطب عرضه می‌کند. او از ساعت‌های تمرین و میزان فشاری که هر بار به عضلاتش وارد می‌شود می‌نویسد. او زندگی را می‌دود. موراکامی از تحقیر به واسطه پیری می‌هراسد و دویدن را تنها راه فرار می‌داند. از نظر او اراده داشتن برای انجام هر کاری کافی است.

۳ «از دو که حرف می‌زنم، از چه حرف می‌زنم» روایت دویدن مداوم هاروکی موراکامی نویسنده ژاپنی ساکن امریکاست. او در این کتاب از دویدن‌هایش می‌گوید؛ از لحظه‌لحظه‌ای که در هنگام دویدن تجربه کرده است. از نظر موراکامی دویدن و نوشتن فعالیت‌هایی جسمانی‌اند و برای حفظ سلامت جسم باید آن را ورزیده نگه داشت. موراکامی در این کتاب اشاره می‌کند که از دهه ۸۰ تا سال ۲۰۰۶، ۲۳ بار در میادین دو ماراتن شرکت کرده و تنها هدفش رسیدن به خط پایان بوده است. در مجموعه «از دو که حرف می‌زنم، از چه حرف می‌زنم» نویسنده جداول ماهانه مسافت‌های دویدن‌اش را به مخاطب عرضه می‌کند. موراکامی از ساعت‌های تمرین و میزان فشاری که هر بار به عضلاتش وارد می‌شود می‌نویسد. او زندگی را می‌دود. موراکامی از تحقیر به واسطه پیری می‌هراسد و دویدن را تنها راه فرار می‌داند. از نظر او اراده داشتن برای انجام هر کاری کافی است. حتی برای طی کردن مسیر ۲۵ مایلی آتن- ماراتن در هوای تابستانی و شرجی آتن. موراکامی این مسیر را به تنهایی دویده و گزارشی از آن را برای یک مجله فرستاده بود، و همان متن را در این داستان نیز آورده است. «وقتی به مسوولان یونانی گفتم که می‌خواهم تک و تنها از آتن تا ماراتن بدوم آنها در جوابم به این نکته اشاره کردند: دیوانگی است. هیچ آدمی با عقل سلیم دست به چنین کاری نمی‌زند.»

۴ دویدن را می‌شود استعاره‌ای از حرکت زندگی در نظر گرفت؛ حرکتی که اکثر اوقات بر خلاف میل ما مسیری را طی می‌کند و برای مقابله با آن آدمی با اتکا به اراده‌اش باید خلاف جهت حرکت زندگی بدود. انرژی محدود بدن و تحلیل نیروی تفکر پس از چندی آدمی را وادار به ایستادن می‌کند اما رضایت فردی که از دویدن در آدمی حاصل می‌شود کافی است. زمانی که عضلات می‌گیرند، فشار و درد بر آدم غالب می‌شود. لبخند رضایت ناشی از طی مسیر خلاف زندگی او را سرپا نگه می‌دارد. عضلات سفت و دردناک می‌شوند، در بعضی مواقع آدمی را به مرز افلیج شدن می‌کشاند، اما هنوز هم اراده انسان سبب می‌شود او سرپا بماند: «عضلات‌تان را خیلی سفت می‌کنید نزدیک است خشک شوند. کمتر کسی با این شرایط دوام می‌آورد. حتم دارم اگر کسی دیگر بود مدت‌ها پیش فلج شده بود. واقعاً حیرت‌انگیز است که هنوز سرپا مانده‌اید.» دویدن می‌تواند روی دیگری نیز داشته باشد؛ فرار. فرار از حجم فشارها و استرس‌های زندگی روزمره.

از دو که حرف می‌زنم
هاروکی موراکامی
مترجم: مجتبی ویسی
نشر: چشمه
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۳۸۰۰ تومان

در حین دویدن همه چیز فراموش می‌شود، فقط صدای نفس کشیدن و ریتم ضربان قلب است که جذابیت شنیده شدن را دارد. رنگ‌ها و نورهای مصنوعی هالوژن‌ها همه گویی از کنار آدم با سرعت می‌گذرند. از این رو می‌توان ادعا کرد دویدن برای انسان معاصر فرار به سوی تنهایی و انزوایی است که از او سلب شده و در عین حال فرار از تنهایی ساخته دنیای مدرن است؛ تنهایی‌ای که در پی روابط کاذب دنیای معاصر به آدمی تحمیل شده و دویدن راه فرار از این طرح‌های جذاب دروغین است.

عطف کتاب

آرمان‌شهری دوردست

از شهر خدا تا شهر انسان...
مولف: دکتر محمد دهقانی
انتشارات: مروارید
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۵۳۰۰ تومان

«از شهر خدا تا شهر انسان» نوشته دکتر محمود دهقانی همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید گویای فاصله‌ای است که ادبیات کلاسیک فارسی را از ادبیات مدرن یا معاصر جدا کرده است. چرا که نگرش شاعران و نویسندگان کهن ما به انسان و جهان عمدتاً نگرشی الهی بوده است. از نگاه آنها، تنها در سایه خداست که انسان پدیدار می‌شود و معنا می‌یابد. اما گرایش جهانی ادبیات معاصر خود انسان و مسائل عینی اوست. این کتاب در چند بخش «ادبیات» را، از کلاسیک تا امروز و مباحث نظری در تاریخ ادبیات و نقد ادبی ایران بررسی می‌کند. بخش یکم عمدتاً به ادبیات کلاسیک ایران پرداخته است. «نگاهی به تاریخ ادبی ایران» مروری است بر سیر تحول ادبیات فارسی از نیمه قرن سوم هجری قمری تا امروز؛ فردوسی، بیهقی، غزالی، سعدی و مولوی. «داد و بیداد مرگ» مقاله‌ای است که تصویر مرگ در شاهنامه را بررسی می‌کند. «زبان قدرت در تاریخ بیهقی»، «اتوپیای غزالی»، «بابی از این کتاب نگارین»- که نکاتی است درباره گلستان- و «طلوع آفتاب مولانا در غرب» از دیگر مقالات این بخش است. بخش دیگر با مقاله «شعری که زندگی نیست!» آغاز می‌شود؛ مقاله‌ای که سرآغاز بحث انتقادی و آسیب‌شناسی درباره شعر کلاسیک فارسی است: «نزدیک کردن شعر به نثر یکی از دیگر هنجارهای انتقادی جدید است؛ این رابطه در تاریخ ادبی ما به کلی برعکس است. یعنی ادیبان ما نثری را می‌پسندیدند که هرچه بیشتر به هنجارهای شعر نزدیک شود... تلاش برای به هم پیوستن شعر و نثر نقطه شروع نبردی است که میان پیروان اسالیب کهن و نوگرایان سنت‌ستیز درگرفت و به ظهور نیما انجامید که خود مهم‌ترین کاری که می‌خواست انجام دهد «نزدیک کردن نظم به نثر و نثر به نظم» بود...» «بزرگ‌ترین داستان‌نویسان ایران در قرن بیستم» بخش جالب توجه دیگری است از «از شهر خدا تا شهر انسان» که ویژه نثر و داستان‌نویسی است: «داستان‌نویسی به معنای جدید آن در ایران چندان عمر درازی ندارد. نخستین اثر بزرگ داستانی در ادبیات فارسی یعنی شاهنامه که در واقع جامع تاریخ و فرهنگ ایران است، پر از داستان‌ها و افسانه‌هایی است که نمونه آنها را در جهان واقعیت کمتر می‌توان دید. پس از رمان‌های تاریخی، نوبت به رمان‌های اجتماعی می‌رسد که اولین آنها «تهران مخوف» نوشته مشفق کاظمی است. پس از جمالزاده باید از صادق هدایت یاد کنیم که رمان کوتاه او به نام بوف کور هنوز از بهترین آثار داستانی معاصر به شمار می‌رود.» در پایان این مقاله خواندنی می‌خوانیم: «سرانجام آخرین داستان‌نویس بزرگ ایران در قرن اخیر را می‌توان احمد محمود دانست که اثر مهم خود «همسایه‌ها» را در اوایل دهه ۱۳۵۰ منتشر کرد. موضوع داستان‌های او نیز مثل داستان‌های دولت‌آبادی بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه ایران است، با این تفاوت که دولت‌آبادی غالباً از رنج و محرومیت روستاییان خراسانی و محمود بیشتر از بدبختی طبقات محروم شهری در مناطق جنوبی ایران سخن می‌گوید...» رابطه هنر و امنیت در تاریخ ادبیات نیز مقاله‌ای است که بخش پایانی کتاب را آغاز می‌کند؛ بخشی که مباحث نظری در تاریخ ادبیات و نقد ادبی را به خوبی تعیین می‌کند. در «چرا ادبیات معاصر ما جهانی نمی‌شود؟» می‌خوانیم: «در صد سال اخیر هر بار که ایرانی دست فرا کرد تا از درخت تجدد میوه‌ای بچیند و به دهان برد انگار دست و دهانی از غیب برآمد و آن میوه را ربود و جوید و تفاله‌اش را به روی ما تف کرد!... تجدد ادبی هم که حاصل آن را «ادبیات معاصر» نامیده‌ایم، به گمان من، تا حد زیادی گرفتار همین سرنوشت بی‌حاصل شده است.» «دفاع از سنت»، «ضعف تحقیقات ادبی! چرا»، «تاثیر بینش سیاسی در طلیعه نقد ادبی ایران» از دیگر مقالاتی است که به مباحث تئوریک ادبی پرداخته است. «از شهر خدا تا شهر انسان» کتابی است که آرمان‌شهر ادبیات و واقعیت موجود آن را رودرروی ما می گذارد. «ادبیات در نهایت آرمانشهری دوردست است که هیچ کس ساکن آن نخواهد شد. اما آرزوی رسیدن به این آرمانشهر می‌تواند به زندگی ما معنا و سامان دهد و تلخی‌های آن را اگر از میان نمی‌برد دست‌کم تحمل‌پذیر کند.»

در عصر زوال عقل

کسوف خرد
ماکس هورکهایمر
ترجمه: محمود اکسیری‌فرد
نشر: گام نو
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۳۸۰۰ تومان

اواسط قرن بیستم، شروع یأس و سرخوردگی روشنفکران و به انزوا رفتن کنش «انتقادی» بود. رخداد «میلان»، جنبش دانشجویی فرانسه در سال ۶۸ و... تمامی با سرکوب و خشونت در محاق رفتند. در این میان خلق بی‌واسطه سیاست امر محال شد و حتی در صورت خلق به صورت بی‌واسطه دیگر متفکران هم آن را اصیل و باورپذیر نمی‌دانستند. سرمایه‌داری بازار آزاد، دلالی و باشگاه‌های بورس دموکراسی را با اسلحه و جنگ به مردم هدیه داد. دیگر فکر کردن و اندیشیدن رو به زوال رفت؛ عصر زوال عقل. «ماکس هورکهایمر» از اندیشمندان مکتب «انتقادی» و مولف «دیالکتیک روشنگری» و همکار «تئودور آدورنو» در کتاب «کسوف خرد» به نقد و واکاوی مفهوم عقلانیت که شالوده فرهنگ صنعتی معاصر است می‌پردازد تا نشان دهد چگونه این مفهوم حامل نارسایی‌هایی است که یکسره آن را به محاق نیستی فرو می‌کشند. «هورکهایمر» معتقد است در لحظه نگارش این کتاب: «مردمی که در جوامع دموکراتیک می‌زیند با مسائلی روبه‌رو شده‌اند که برآمده از پیروزی و ثمره به بار نشستن تلاش آنها است.» و همین انسان‌ها باید اصول انسانیتی بیابند و بر آن رنگ واقعیت زنند؛ انسانیتی که جنگ به نامش قربانیان بی‌شمار گرفت. یک سوال مداوم در این عصر مطرح است: آیا این شرایط بغرنج گامی به سوی تعالی فراگیر جامعه به مثابه یک تمامیت است یا اینکه به بازگشت پیروزمندانه گونه‌ای توحش جدید خواهد انجامید که به تازگی در جبهه‌های جنگ نیز سخت از آن دفاع کرده‌اند. دست‌کم تا حدی بسته به توازن ما برای تفسیر دگرگونی‌های ژرفی است که هم‌اینک ذهن عامه مردم و طبیعت انسان را سراسر در خود کشیده است. «هورکهایمر» در مقدمه کتاب می‌گوید: «نمی‌توان گفت کدام یک از ایده‌ها از ذهن من برآمده است و کدام یک در ذهن آدورنو برافروخته؛ فلسفه ما یکی است.»

سرزمین رویاها

امریکا
فرانتس کافکا
ترجمه: علی عبداللهی
نشر: مرکز
چاپ اول: ۱۳۸۹
قیمت: ۷۹۰۰ تومان

رمان غریب «امریکا»- یا به تعبیر کافکا گمشده- در کنار قصر و محاکمه از رمان‌های ناتمام کافکا است. «امریکا» را ماکس برود دوست صمیمی و وصی کافکا برخلاف خواست خودش- که آثارش را بسوزانند- در سال ۱۹۲۷ منتشر کرد. کافکا تا آستانه مرگ روی این اثر کار کرد تا آن را به گونه نوعی رمان امریکایی بنویسد. اما کافکا هرگز به امریکا نرفته است و آثار مستند، زندگینامه و شخصیت‌های بزرگ امریکا، سفرنامه‌ها و خاطرات‌شان الهام‌بخش او برای نوشتن «امریکا» بود. ولی کافکا بنا به دلایلی که بر کسی روشن نیست، در آستانه پایان کتاب ناگهان آن را رها کرد. فرانتس کافکا موقع اشتغال به موضوع امریکا، در مقام نویسنده، خود را فردی می‌دید که «در خانه» حق شکوفایی فردی را از وی دریغ کرده‌اند و از رهگذر نظمی پدرسالارانه، به شرایط بردگی محض سوق یافته بود و از این رو خود را در وضعیت کلاسیک جلای وطن و کوچ از خانه پدری می‌یافت. از آنجا که در عالم واقع جسارت چنین اقدامی را نداشت، در عالم خیال در هر فرصتی به سمت آن گام برمی‌داشت و سرانجام شخصیتی ساختگی به نام «کارل روسمان» را راهی امریکا کرد. از آنجا که کافکا طرح‌های اولیه در این زمینه را خودش نابود کرد، همین اثر بازمانده از وی با درونمایه امریکا، با نام «گمشده»، قاعدتاً از دل همان دلمشغولی‌هایش بیرون آمده است. شخصیت داستان جوانی ۱۶ساله به نام «کارل روسمان» است که در پی یک رسوایی راهی امریکا می‌شود تا در سرزمین رویاهایش آینده نو بسازد. امریکای اوایل قرن بیستم برای مهاجران اروپایی نقش سرزمین رویاها یا همان «الدورادو» را داشته است. «کارل» قهرمان داستان «امریکا»ی کافکا، مانند سایر قهرمان‌های داستان‌های این نویسنده حامل پیام‌های معنوی و نمونه بارز اضطراب قومی در طول اعصار و قرون است. فردیت «کارل» (نوع بشر) در مناسب‌ترین زمینه‌ها و نیز در بطن فعالیتی که جای بروز هر چه تمام‌تر استعدادهای کارل (آدمی) است در «تئاتر فضای باز اوکلاهاما» تحقق می‌یابد. «کافکا» با به تصویر کشیدن «ماشینیسم» نوظهور در امریکای اوایل قرن بیستم رویای اروپایی زندگی امریکایی را درهم می‌شکند. افراد این جامعه که به ماشین صنعتی بزرگی بدل شده‌اند باید فقط مهره‌ای در خدمت آن باشند. کشتی و هتل اکسیدنتال، دو جایگاه محاکمه کارل، از نمادهای دقیق خود امریکا و بوروکراسی حاکم بر آن است. «کارل» یک وانهاده اجتماعی می‌شود، یک به انزوارفته و فقط در فصل آخر است که او احساس «خود بودن» و به «جایی تعلق» داشتن را دارد. «کافکا» زندگی شهری در امریکا را با تصویر کردن کار، رفت و آمد (ترافیک) ماشین‌ها را نشان می‌دهد؛ «الدورادو»یی که باز هم «واقعی» نیست.